

مجلس هجدهم: شرح وضعيت انسان پس از مرگ و لزوم آمادگي انسان قبل از مرگ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم  
بسم الله الرحمن الرحيم  
و صلّى الله على محمد وآله الطاهرين  
و لعنة الله على أعدائهم أجمعين

### ستاريت پروردگار نسبت به گناهان بندگان

و اغفر لي ما خفي على الآدميين من عملي، و آدم لي ما به سترتني، و ارحمني صريعا على الفراش  
تقلبني ايدى اجبتى، و تفضل على ممدودا على المغتسل يقلبني صالح جبرتي، و تحنن على محمولا  
قد تناول الأقباء اطراف جنازتي، و جد على منقولا قد نزلت بك وحيدا في حفرتي، و ارحم في  
ذلك البيت الجديد غربتي حتى لا أستأنس بغيرك.

«خدایا بیامرز برای من، در گذر، نادیده بگیر، آنچه را که از اعمال من بر آدمیان و افراد انسان  
مخفی شده، آن کارهای نازیبا و نارسایی که از من سرزده و غیر از من و تو کسی اطلاعی ندارد،  
و به رحمت آنها را مخفی کردی و در تحت حجاب عصمت آنها را از انظار آدمیان پنهان  
داشتی؛ از همه آنها درگذر!»

و آدم لي ما به سترتني؛ «این ستري که روی اعمال ما انداختی و این حجابی که روی سیئات ما  
کشیدی، این را برای من ادامه بده، متوقف به حدی مکن و محدود به اندازه مشخصی مگردان،  
این ستر و پوششت را همین طور ادامه بده (کما اینکه در ابتدا پوشش انداختی، بر همین رحمت  
ابتدائیت نظر بفرما

و بر همین ممشا ادامه بده تا هنگامی که جمیع اعمال من که در پرده خفا مانده، بماند؛ و اگر بنا  
بشود آنها را فاش کنی که دیگر اوایلا می شود!»

### ضعف و نیاز مطلق انسان در لحظه مرگ

و ارحمني صريعا على الفراش تقلبني ايدى اجبتى؛ «بر من رحم کن آن هنگامی که در بستر  
مرض افتاده‌ام و دست‌های احبه و نزدیکان و اقربا و فرزندان، مرا به این طرف و آن طرف

می گردانند؛ در فراش مرگ، در بستر مرگ که من افتاده‌ام، صریع!»

صریع یعنی: به زمین خورده که دیگر نمی‌تواند بلند بشود؛ و توانایی و قدرت هم از من رفته به طوری که خودم نمی‌توانم در رختخواب از این پهلو به آن پهلو بشوم. آن وقت احبّه من، نزدیکان من، اقربای من، من را این طرف و آن طرف می‌کنند، از این پهلو به آن پهلو می‌کنند، دست‌ها را زیر بدن من می‌گذارند و از این حال به حال دیگر و از این کیفیت به کیفیت دیگر درمی‌آورند؛ در آن حال بر من رحم کن! زیرا که در آن حال، من احتیاج به رحمت دارم. قبل از اینکه به آن حال برسیم، من بر حول خود و بر قوت خود تکیه زدم و بر عالم غرور اعتماد پیدا کردم و تمام این قوا را از خود می‌دانستم و لذا به رحمت تو در این حال، تمسک پیدا نکردم.

### وضعیت انسان در وقت احتضار

اما در آن وقت که آخرین ساعت از ساعات دنیاست و اولین ساعت از ساعات آخرت است و تمام سرمایه‌هایی را که تو به ما دادی پس گرفتی و مانند آفتاب بر ما روشن شد که از خود قدرتی و دانشی و حیاتی نداشتیم و پرتو جمال روی تو بود که اشعه‌ای بر این پیکر خاکی انداخت و او را دارای شعور و حیات و قدرت کرد، و در آن لحظه که همه را پس گرفتی و ما خود را ساعت به ساعت و لحظه به لحظه رو به فنا می‌بینیم و رو به از دست دادن همان چیزهایی را که به ما دادی، تا به آن نقطه‌ای که همه چیز از دست برود و هیچ باقی نماند، قدرتی را که به ما دادی و او را در قوس صعود بالا بردی و به مرحله اشدّ: **(حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ أَشُدَّهُ)**<sup>۱</sup>، تا به مرحله کمال قدرت رساندی و به نقطه اوج از قدرت رهبری کردی، آن قدرت در قوس نزول افتاد و روز به روز و درجه به درجه آمد تا اینکه تمام قدرت از دست رفت و من که در دنیا کارها می‌کردم، راه‌ها می‌رفتم، برّ و بحر می‌پیمودم، در آسمان زمین حرکت می‌کردم و پرواز می‌کردم و حمل اُتقال و اعباء می‌نمودم، و حالا قوت من به درجه‌ای رسیده که در این فراش و بستر نمی‌توانم خودم را حرکت بدهم و اگر بخواهم از این پهلو به آن پهلو بشوم باید صدا کنم یا اشاره کنم «أیدی اِحَبَّتِی»، دو دست‌های دوستان و اقربا بیایند و مرا تکان بدهند.

### معنای سكرات

خدایا من در این حال، خیلی احتیاج به رحمت دارم! زیرا که رحمت تو بر مساکین و آن افرادی که نیازمندند جاری می‌شود، و می‌دانی که در آن حال من خیلی احتیاج به رحمت دارم!

<sup>۱</sup> سوره احقاف (۴۶) آیه ۱۵.

در آن حال، قدرت از من گرفته شده، علم گرفته شده، سكراتِ موت آن طور مرا پیچانده و نگران کرده که اسمش را سكرات گذاشتند، یعنی حالت مدهوشی و مستی؛ آن قدر سنگین است که انسان ادراکات خود را از دست می دهد و مثل آدم مجنون کارهایی می کند که عقلا نمی کنند. ضربات فکری، خاطرات عمر گذشته و اعمالی که انجام داده و خاطراتی که در پیش دارد و به عوالمی که می خواهد حرکت کند و برای آنها اندوخته ای نکرده، احبّه و دوستانی که در عمر با آنها طرح رفاقت و دوستی باز کرده و الآن همه آنها را در آستانه فراق می نگرد، زحماتی که در دنیا کشیده و آثاری که از خود باقی گذاشته، عمری که برای پیدایش آنها تلف کرده، می بیند که الآن در مقابل دیدگان خود از همه آنها باید وداع کند و برود. هموم و غموم آن قدر از اطراف و اکناف به او هجوم می آورد تا اینکه تو را به حالت دیوانه و مست و مدهوش درمی آورد؛ و می گویند: حالت سكرات.

**﴿يَأْتِيهَا النَّاسُ انْفُؤًا رَبِّكُمْ إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ﴾**<sup>۱</sup>؛ از آن زلزله ساعت که مال قیامت است، بترسید! این قدر شدید است که افرادی که آبستن اند، بچه خود را سقط می کنند و مادران که بچه خود را شیر می دهند، از شدت ترس و هول، بچه خود را فراموش می کنند!

### شروع قیامت با ورود در عالم برزخ

موت هم قیامت صغری است، در مقابل قیامت کبری؛ «من مات قامت قیامته؛ کسی که بمیرد قیامتش برپا می شود!»<sup>۲</sup> از فرمایشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم است. یعنی: ورود در عالم برزخ، ابتدای قیامت است و این حال سكرات از همین جا پیدا می شود؛ سكرات تنها مال شدت مرض نیست، شدت مرض به جای خود، ولیکن آن افکاری که برای شخص محتضر به واسطه همین جریاناتی که عرض شد، پیدا می شود و او را از حال خود خارج می کند. علمی که اندوخته بودم همه را می بینم در بوته نسیان سپرده می شود و با خود نمی توانم ببرم؛ چون این علم ها، همه علم مادی بوده و مال آبادی دنیا و عمران اینجا بوده و وقتی اساس این نشئه برچیده می شد، آن اعتباریات و آثاری که مال این نشئه است هم برچیده می شود؛ دیگر انسان علوم عالم اعتبار را نمی تواند به عالم حقیقت ببرد. هر یکی از این عوالم، یک آثار و خواص مختص به خود دارند.

### بی فایده بودن اعتباریات عالم ماده بعد از مرگ

<sup>۱</sup>سوره حج (۲۲) آیه ۱.

<sup>۲</sup>إحیاء العلوم الدین، ج ۴، الجزء ۱۲، ص ۳۸:

«قال صلی الله علیه [و آله] و سلم: "من مات فقد قامت قیامته."»

علوم اعتباری مال عالم اعتبار است و با انسان نمی‌رود، حدّش تا مرگ است. اگر انسان علامه دوران باشد، از علوم اعتباریه تا حدّ مرگ آن علوم با انسان است، بعد دیگر از انسان گرفته می‌شود، حیات مادی هم گرفته می‌شود، قدرت هم گرفته می‌شود. پس این انسانی که از هر جهت یک سیر تکاملی مادی و طبعی در زندگی دنیا داشت و تمام قدرت و عظمت و شوکت و جاه و اعتبار و حکومت و مال و زن و فرزند و عشیره و رَحِم و **(تَجْرَةَ تَخَشُّونَ كَسَادَهَا وَمَسْكِنُ تَرَضُّونَهَا)**<sup>۱</sup>، تمام اینها به نقطه اوج رسیده بود، الآن همه در قوس افول و غروب نزول کرده و لحظه به لحظه رو به نابودی می‌رود و الآن در آستانه این است که این قَلت منتهی به صفر بشود.

### توصیف وضعیّت میّت در هنگام غسل دادن

«و ارحمنی صریعاً علی الفِراشِ تُقَلِّبُنِی ایدی اُحِبَّتِی؛ رحم کن بر من در آن وقتی که در رختخواب افتادم و چنین حالتی دارم که دست‌های اَحَبّه و نزدیکان و اقربا من را این طرف و آن طرف می‌کنند؛ آب به دهان می‌ریزند، دستم را از زیر بدنم بیرون می‌آوردند، [چون] دیگر نمی‌توانم [دستم را] بیرون بیاورم!»

و تَفَضَّلَ عَلَیَّ مَمْدُودًا عَلَی الْمُعْتَسَلِ یُقَلِّبُنِی صَالِحٌ جِیرَتِی؛ «بر من تفضل کن، مهربانی کن، کرم کن، آن هنگامی که مرا روی سنگ غسل‌خانه انداخته‌اند و بدن مرا در آنجا دراز کرده‌اند و آن همسایه‌های خوب که با جنازه من آمده‌اند، مشغول غسل دادن هستند و مرا از این طرف به آن طرف می‌کنند، یکی آب می‌ریزد و یکی غسل می‌دهد و مرا این طرف و آن طرف می‌کنند که آب به همه بدن من برسد!»

من همان انسانی بودم که در این دنیا چنین قدرتی داشتم [اما] در آنجا فاقد همه‌گونه قدرت‌ها هستم؛ بدنم روی زمین افتاده، بر دست‌های همسایگان و جیران صالح که به عنوان کمک و اعانت آمدند و با این عمل کمک می‌کنند و مرا در روی معتسل انداختند و غسل می‌دهند، در آنجا بر من تو تفضل کن! تو مرا تنها نگذار! من احتیاج به کمک تو دارم!

### توصیف وضعیّت میّت در هنگام تشییع

و تَحَنَّنَ عَلَیَّ مَحْمُولًا قَدْ تَنَاوَلَ الْأَقْرَبَاءُ أَطْرَافَ جِنَازَتِی؛ «بر من تحنن (تحنن یعنی مهر و محبت) و عطوفت بنما آن هنگامی که مرا در روی جنازه (جنازه یعنی تابوت) گذاشته‌اند و اطرافش را گرفته‌اند و دارند می‌برند!»

من را در خانه غسل داده‌اند و حالا اطراف جنازه را گرفتند و رو به قبرستان دارند می‌برند

<sup>۱</sup>سوره توبه(۹) آیه ۲۴.

دیگر؛ لحظه‌لحظه می‌خواهند ببرند و به خاک بسپارند و مرا طعمهٔ خاک کنند، خاک را بشکافند و مرا در درون خاک بگذارند و خاک را هم ببندند و برگردند دیگر، مرا تحویل خاک بدهند، طعمهٔ خاک کنند. در آن هنگامی که من محمولم، بر من ترخّم کن! چه قسم ترخّم کن؟ آخر آن شخص محمول، بدنش محمول است [اما] روحش که بیدار است؛ روحش بر همان بالای جنازه‌اش حرکت می‌کند و فریاد می‌زند:

### محال بودن رجوع به دنیا بعد از مرگ

﴿رَبِّ أَرْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ﴾ «خدایا مرا برگردان \* (یعنی): من را برگردانی تمام اعمال صالحی که از من فوت شده است تدارک می‌کنم!»  
 خطاب می‌رسد:

﴿كَلَّا﴾؛ «محال است برگشتن!» ﴿إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾؛ «این همان کلامی بود که این [شخص] در دنیا هم می‌گفت (که: مرا برگردان، من دومرتبه تکرار می‌کنم! مرا از این مرض نجات بده، مرا از آن گرفتاری نجات بده، من تدارک می‌کنم! و نجات دادیم و نکرد، حالا هم همین‌طور است؛ اگر ما برگردانیم، دومرتبه برمی‌گردد به همان حال اولی‌اش<sup>۲</sup> و دیگر برگشت برای او نیست)؛ آنچه در پیش دارد برزخی است تا روز قیامت که در آن برزخ که فاصلهٔ بین دو عالم ماده و عالم تجرّد محض است، در عالم صورت باید توقف کند تا ﴿يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.»

### توصیف انقطاع روح میت به پروردگار در هنگام تشییع

خدایا! در آن حال که من محمولم و می‌بینم افراد را که اطراف جنازهٔ من را گرفتند و دارند حرکت می‌دهند و من می‌بینم که آنها زنده هستند و وقت دارند و فرصت برای تدارک مافات دارند ولی این فرصت از من قیچی شده و رانده شده و از من گرفته شده و راه من یکسره شده، تمام مقام‌های استعداد و قابلیت من فعلیت شده و دیگر به من اجازهٔ عمل داده نمی‌شود، از حالا ابتدای شروع در حساب است، در آن وقت من خیلی احتیاج به مهر و مودت تو دارم! در آن وقت باید به سراغ من بیایی! در آن وقت به سراغ من بیا ای خدا و من را تنها مگذار!

<sup>۱</sup> سوره مؤمنون (۲۳) آیه ۹۹ و ۱۰۰:

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ آلَٰتُ مَوْتٍ قَال رَّبِّ أَرْجِعُونِ \* لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾.

<sup>۲</sup> ﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ وُقِفُوا عَلَى النَّارِ فَقَالُوا أَلَيْسَ لَنَا نَرْدٌ وَلَا نُكَذِّبُ بَلَّآئِ رَبِّنَا وَنَكُونُ مِنَ الْفٰتِرِينَ \* بَلَّآئُهَا مَا كَانُوا يُخَفُّونَ مِنْ قَبْلُ وَلَوْ رُدُّوا لَعَادُوا لِمَا نُهُوا عَنْهُ وَإِنَّهُمْ لَكٰذِبُونَ﴾.

## حال غربت و تنهایی میت در قبر

و جُدَّ عَلَيَّ مَنقُولًا قَدْ نَزَلَتْ بُكَاً وَحِيدًا فِي حُفْرَتِي؛ «آن هنگامی که مرا آوردند و کنار قبر، روی زمین گذاشتند و قبر را آماده کردند و مرا در میان قبر آوردند و به تو سپردند، در میان آن حفره بر من جود کن و ببخش! چون قَدْ نَزَلَتْ بُكَاً وَحِيدًا، من نازل شدم به تو؛ مرا تنها پیش تو آوردند!»

در حفره، بدن مرا گذاشتند ولیکن روح مثالی من پیش تو آمده و تنها آمده و هیچ با خود از مأنوسات و مألوفات خود نیاورده است. زیرا که آن مأنوسات و مألوفاتی که در دنیا داشت که قابل آمدن در اینجا نبود، و در اینجا هم که غیر از تو با کسی آشنایی نداشته؛ حالا که در اینجا تنها به سوی تو آمده، تو هم بیا سراغش و او را تنها نگذار! تنهایی و غربت خیلی مشکل و خیلی سخت است و افراد تا هنگامی که دچار غربت و تنهایی نشوند اصلاً مصیبت تنهایی و غربت را نمی فهمند که انسان در یک جایی خودش را من جمیع الجهات غریب ببیند!

## قبر، خانه جدیدی که باید وسایلش را از پیش فرستاد

و ارحم فی ذلک البیتَ الجدیدِ غُربتی؛ «در این خانه جدید، به غربت من ترحم کن!»  
چون یک خانه جدیدی است، خانه‌ای که انسان تا به حال نرفته است! هیچ کس در زندگی در قبر رفته است؟! نه اینکه در قبر ظاهری برود و بیاید بیرون، نه، در آن قبر با ملاحظه آن خصوصیات و آثاری که در قبر است؛ هیچ کس نرفته است! پس این یک خانه جدیدی است که انسان تا به حال نرفته، و معلوم است که در این خانه جدید غریب است. چون این خانه جدید یک چیزهایی برای آبادی و رفع غربتش می خواهد که انسان باید در دنیا پیش بفرستد و آن خانه را نورانی کند؛ برقیش را مرتب کنند، تلفنش را درست کنند، آبش را مرتب کنند، در خانه را کلیدش را درست کنند، اگر انسان برود توی آن خانه جدید و درش درست نباشد، خُب حیوان درنده می آید، دزد می آید، خطر دارد؛ چراغ ندارد، آب ندارد، وسائل ارتباط ندارد؛ خُب خانه‌ای است که تعمیر نشده، از سوراخ‌های اطراف خانه مار و عقرب بیرون می آید؛ خانه وحشت است، خانه ظلمت است.

## تقوا و عمل صالح، مأمور آبادی خانه آخرت

اگر انسان آن خانه را می خواهد آباد کند، از اینجا بایستی که یک مأمور بفرستد که آن مأمور آن خانه را آباد کند، تعمیر کند، نقاط ضعفش را بگیرد، برقیش را مرتب کند، به کنتورش رسیدگی کند، به آبش رسیدگی کند و به فراشش؛ و بعد انسان را بطلبند. آن مأمور، همین تقوا و عمل صالح است که انسان باید بفرستد و آن خانه را آباد کند. اگر نفرستد، آن خانه غریب است دیگر، غریب، غریب به تمام معنا!

## عدم امکان کوچ از منزل آخرت و فعلیت به منزل دیگر

و یک خانه‌ای هم هست که دیگر انسان از آن خانه نمی‌تواند به خانه دیگر کوچ کند؛ [اگر] مورد پسندش نبود می‌گوید یک خانه دیگر می‌خریم، یک خانه دیگر اجاره می‌کنیم؛ این محل خوب نیست محل دیگر؛ اینجا هواش گرم است ما به نقطه خوش آب و هوا می‌رویم؛ اینجا همسایه‌هایش خوب نیستند ما در جوار نیکان حرکت می‌کنیم! نه؛ این خانه، عرض شد خانه فعلیت است، یعنی خانه‌ای است که مهر شده برای انسان و هیچ قابل تغییر و تبدیل نیست. چون این خانه، نتایج آن نفس است که انسان در حال موت دارد، طبق آن حالی که انسان در گاو موت دارد و آن فضائل و کمالات یا نقائص و گناهایی که انجام داده و نفس خود را به فعلیت درآورده، محل و منزل و مأوایش بر همان اساس، بعد از موت، برای انسان مهیا می‌شود. پس آن منزل، دیگر قابل تغییر و تبدیل نیست!

و اَرَحَمَ فِی ذَٰلِكَ الْبَیْتِ الْجَدِیدِ غُرَبَتِیْ؛ «خدایا در این خانه جدید بر غربت من ترحم کن!»

### ذات پروردگار، تنها انیس موحدین در عالم قبر

حَتَّى لَا أُسْتَأْنِسَ بِغَیْرِکَ؛ «(یا سیدی، ای خدای من، ای آقای من) یک قسم ترحم کن که من به غیر تو اُنس نداشته باشم!»

خیلی خوب می‌فرماید! چون ممکن است خدا در آنجا وسائل اُنس انسان را فراهم کند، دعای انسان را مستجاب می‌کند و وسائل اُنس را هم به غیر خودش در میان قبر و در آن خانه جدید فراهم می‌کند؛ مثل بچه‌هایی که بهانه می‌گیرند برایشان یک خورده عروسک و اسباب بازی می‌ریزند و این بچه‌ها با آنها اُنس پیدا می‌کنند؛ می‌گوید: خدایا مرا سرگرم این چیزها نکنی، یک چیزهایی بیاوری من را با آنها مأنوس کنی و قیامت برپا بشود و من تا قیامت تو را دیگر نبینم! من فقط می‌خواهم مأنوس با تو باشم و بس!

### تفسیر توحیدی فقره: «حَتَّى لَا أُسْتَأْنِسَ بِغَیْرِکَ»

«حَتَّى لَا أُسْتَأْنِسَ بِغَیْرِکَ؛ من مأنوس نباشم به غیر تو» یعنی: تمام مراتب توحید، توحید ذاتی و فعلی و صفتی و اسمی، طلوع کند و هیچ موجودی را خارج از پرتو و شعاع نور تو نبینم؛ با هر موجودی که تماس می‌گیرم از منکر و نکیر و افرادی که در میان قبر می‌آیند و آن بهشتی که درش به قبر باز می‌شود یا آن جهنمی که درش به قبر باز می‌شود و آن افرادی که از عمل صالح به صورت حوری‌های بهشتی و غلمان یا به صورت مواهب آسمانی برای انسان در میان قبر ظهور پیدا می‌کنند، اینها همه جلوه تو باشند به طوری که من نتوانم اُنس بگیرم مگر با تو! من می‌خواهم آن بیت جدید را این قسم آغاز کنی و غربت مرا در آن خانه، فقط با اُنس به خودت از بین ببری! دعای من این است.



## هلاکت، ثمرهٔ اتکاء بر نفس

یا سَیِّدِیْ اِنْ وَكَلْتَنِیْ اِلٰی نَفْسِیْ هَلَكْتُ! سَیِّدِیْ فَبِمَنْ اَسْتَعِیْثُ اِنْ لَمْ تُقَلِّنِیْ عَثْرَتِیْ!؟

«خدایا! اگر مرا به خودم وا بگذاری، به نفس خودم، هلاک می‌شوم!»

چون نفس خودم نفسی است شرور؛ چون می‌گوییم نفس دیگر! و این نفس همیشه انسان را به باطل و غرور دعوت می‌کند. و همین‌که غفلت از خدا کرد، هزار سر در می‌آورد و با هر سرش، با هزار نیش انسان را می‌زند؛ و اگر انسان به حول و قوهٔ خودش متکی باشد و بخواهد آن سرها را از بین ببرد و آن نیش‌ها را بچیند، از جای دیگر با هزار نیش دیگر سر در می‌آورد و نتیجه جز هلاکت هیچ نیست. اگر به انسان یک نیش عقرب و مار بخورد می‌میرد؛ اگر این نفس با هزاران سر او، هر سرهم هزاران نیش دارد، به انسان بزند کجا دیگر برای انسان حیاتی باقی می‌گذارد! این در صورتی است که خدا انسان را به خودش واگذار کند.

## حرکت به سوی حق، ثمرهٔ اتکاء بر پروردگار

اَما اِگر [خدا] ریسمان انسان را خودش بگیرد، او کارش تمام می‌شود. یعنی آن نفس را مقهور و مغلوب ارادهٔ خود فرموده، دیگر نفس هیچ تکان نمی‌تواند بخورد؛ مثل یک عبد ذلیل غلام تسلیم، دست به سینه در جلوی انسان حاضر است، انسان هر امری کند [انجام می‌دهد]، بلکه اصلاً در تحت فرمان انسان درمی‌آید، کمک می‌کند! در صورتی که انسان زمامش را به خدا [بسپارد]. «سَیِّدِیْ اِنْ وَكَلْتَنِیْ اِلٰی نَفْسِیْ هَلَكْتُ! اگر مرا به خودم واگذار بکنی، من مُردم! هلاک شدم!»

## تمسک به رحمت پروردگار، یگانه راه نجات از لغزش‌گاه‌ها

سَیِّدِیْ فَبِمَنْ اَسْتَعِیْثُ اِنْ لَمْ تُقَلِّنِیْ عَثْرَتِیْ!؟ «خدای من! آقای من! اگر تو از لغزش‌های من نگذری و مرا در لغزش‌گاه‌ها نگاه نداری و در وقتی که می‌خواهد پایم بچرخد و به رو به خاک در بیایم، دست مرا نگیری و اقاله نکنی (یعنی مرا نگه نداری)، من به چه کسی استغاثه کنم؟! به که پناه ببرم (بعد از اینکه بر من مسلّم شده که پناهگاهی غیر از تو نیست)؟!»  
پس من نمی‌توانم به غیر تو پناه ببرم؛ چون غیر تو باطل است و فهمیدم که غیر از تو دستگیر نیست!

[اگر مرا در] لغزش‌گاه‌ها نگاه نداری، به رحمت خودت نگاه نداری که من در آن لغزش‌گاه‌ها

بیفتم، من به چه کسی استغاثه کنم!؟

لغزش‌گاه‌ها چندتاست؟ اِلٰی ما شاء الله! هر لحظه انسان در یک لغزش‌گاهی است که اگر خود را به خدا نسپارد، در هر قدمش یک مَزْگَهِای است. مَزْگَه، با «ز» یعنی: محل زلّت؛ زلّت یعنی: لغزش و افتادن.

## عنایت پروردگار، تنها ملجأ انسان در عالم قبر

فَالْيَوْمِ مِنَ أَنْفَعُ إِنْ فَقَدْتُ عِنَايَتَكَ فِي صَجْعَتِي؟!

«اگر من از عنایت تو در آن خوابگاهم محروم باشم، من به سوی چه کسی دست دراز کنم؟! مفرغ و ملجأ من چه کسی باشد?!»

الآن من دارم به سوی خوابگاه و آرامگاه حرکت می‌کنم و در آنجا نظر امیدم به سوی توست؛ یک دستی بگیر! این همه در دنیا صدای خود را به «خدا» بلند کردم و از تو درخواست کردم و... که در آن وقت که ابتدای عالم ابدیت من شروع می‌شود و استعداد تمام شد، و فعلیت اول درجه بروز و ظهورش است، من در آنجا احتیاج به عنایت تو دارم؛ اگر من عنایت تو را در آنجا مفقود باشم، یعنی از دستم گرفته بشود، «إِلَى مَنْ أَنْفَعُ؟!» به سوی چه کسی فرغ کنم؟! به سوی چه کسی پناه ببرم؟! دردم را به چه کسی بگویم؟! به سوی چه کسی بهراسم که او از هراس من عنایتش به من معطوف گردد؟! نیاز انسان به نفس‌های جان‌پرور حق، در کربات عالم قبر

وَإِلَى مَنْ أَلْتَجِيءُ إِنْ لَمْ تُنْفَسْ كُرْبَتِي؟!

«اگر تو از آن غصه و اندوه که جان مرا دارد می‌گیری و مرا دارد خفه می‌کند، به من نفس تازه ندهی، من به چه کسی پناه ببرم?!»

این نفس ینفس خیلی جمله عجیبی است! کُربة: به معنی غم و غصه است؛ آن غم و غصه‌ای

که انسان را می‌گیرد و چه بسا ممکن است گلوگیر بشود و انسان را خفه کند.

می‌گویند بعضی‌ها که زیاد می‌ترسند، از شدت ترس، ریه بالا می‌کشد به سمت گلو و خفه‌شان می‌کند. افرادی که زیاد می‌ترسند، می‌میرند. بعضی‌ها ممکن است که از ترس، زهره‌شان بترکد؛ بعضی‌ها نه، اصلاً یک حالی پیدا می‌شود که این ریه می‌کشد به گلو و گلو را خفه می‌کند! در این حال، کپسول اکسیژن لازم است دیگر که به انسان نفس بدهند. آدمی که غرق شده یا اینکه در آستان خفگی است و به او ماده حیاتی نرسیده و بدن دارد می‌میرد، باید به او نفس بدهند، از آن ماده‌های حیاتی بدهند تا دو مرتبه زنده بشود.

«تُنْفَسُ» یعنی: روح مرا زنده کنی، از آن کُربت و غم بیرون بیاوری به واسطه آن نفس‌های

جان‌پروری که از عالم غیبت برای افرادی که در آستان مرگ و هلاکتند می‌فرستی!

اگر تو در آن خوابگاه به غصه و کرب من از این تنفس‌هایی که از عالم قدست می‌فرستی و زنده می‌کند، به من ندهی و مرا زنده نکنی، من که دارم آنجا خفه می‌شوم از مهجوریت و غربت تو، من در آنجا به چه کسی التجاء کنم؟! به چه کسی بگویم؟! در میان قبر که تنها هستم، چه قسم فریاد کنم؟! چه کسی را صدا کنم؟! به چه کسی پناهنده بشوم؟! به چه کسی التجاء کنم?!

## منحصر بودن راه و نیاز ما به سوی پروردگار

سَيِّدِي مَنْ لِي وَ مَنْ يَرْحَمُنِي إِنْ لَمْ تَرْحَمْنِي وَ فَضْلٌ مَنْ أَوْمَلُ إِنْ عَدِمْتُ فَضْلَكَ يَوْمَ فَاقَتِي وَ إِلَى مَنْ الْفِرَارُ مِنَ الذُّنُوبِ إِذَا انْقَضَى أَجَلِي.

«ای آقای من، ای سید من! برای من کیست؟ هیچ کس! چه کسی به من رحم می کند اگر تو به من رحم نکنی؟! و من فضل و عنایت چه کسی را آرزو کنم و امید داشته باشم اگر تو در روز فاقه و فقر، آن فضل و کرمت را از من ببری؟! من سراغ چه کسی بروم از فضل چه کسی تقاضا کنم؟! سیمای خود را متوجه کدام معدن کرم و فضلی بنمایم و از او درخواست کنم؟! کجا?!»  
[آیا] فرض می شود که غیر از فضل تو فضلی باشد، غیر از کرم تو کرمی باشد؟! پس راه من یکسره به سوی توست و من که از تو تقاضا می کنم چون می دانم غیر از تو کسی نیست!

### معنای «أجل» در عبارت حضرت

وَ إِلَى مَنْ الْفِرَارُ مِنَ الذُّنُوبِ إِذَا انْقَضَى أَجَلِي؛ «اگر این أجل من، مرگ من برسد و زمان مهلت من در دنیا به سر آید، من از گناهان خود به سوی چه کسی فرار کنم?!»

أجل به معنای مدت است؛ مدت عمر انسان را أجل می گویند، یعنی: از اوّل تا به آخر. يك معنى أجل هم نهایت أجل است، یعنی: آن سرآمد مدت است، رأس المدة، آن را هم أجل می گویند. پس أجل به تمام مدت عمر می گویند و آخرین نقطه حیات و زندگی که همان زمانی است که انسان از دنیا می خواهد برود و ارتحال کند، به آن هم أجل می گویند.

در اینجا مقصود حضرت، همان مدت مهلتی است که در عمر به انسان داده می شود؛ «إِذَا انْقَضَى أَجَلِي» زمانی که این أجل منقضی می شود، یعنی مهلت تمام می شود؛ مهلت تمام شد و من خودم را پاک نکردم، مهلت تمام شد و گناهان با من هست و من باید با این گناهان حرکت کنم و این گناهان با من معیت پیدا می کند؛ من باید گناهان را بریزم! به چه کسی التماس کنم که: بیا کمک کن و این بار را از دوش من بردار و این گناهان را از شانه من بریز! من می خواهم سفر کنم، سفر من خطرناک است، من با این بارها اگر بروم در هر لحظه دچار آفت هستم! به چه کسی التماس کنم؟! چه کسی می تواند در آن وقت به من مددی کند؟! هیچ کس به درد کسی نمی رسد؛ از هیچ کس بر نمی آید!

### داستان عاقبت سلطان جائر به نقل از مرحوم انصاری رضوان الله علیه

مرحوم آقای انصاری - رضوان الله علیه - می فرمود که:

یک وقتی در همدان جنازه ای را می بردند؛ (و می گفتند که: او یکی از همین حکام جائر بود، از همین افرادی که حکومت همدان داشت و به مردم ظلم می کرد و جور می کرد. جنازه اش را به

سوی قبرستان می‌بردند و خیلی هم مشیّع دنبالش بود؛ و این بیچاره خودش (یعنی صورت ملکوتی‌اش) روی جنازه‌اش نشسته بود و مدام می‌خواست صدا کند و بگوید: خدایا مرا نجات بده!

(ایشان می‌فرمود): آن را رو به تاریکی می‌بردند، (گفتند:) در جلوی یک تاریکی بود، یک تاریکی مبهم خفه غیر مشخص غیر معلوم! مثلاً دیدید یک وقتی انسان می‌رود در حوض آب یا در استخر شنا می‌کند، محدود است؟! یک وقت انسان می‌رود در یک باتلاقی که دیگر هرچه برود رفته و انتهاش معلوم نیست! او را می‌برند در تاریکی که نهایتش معلوم نبود! و این مدام می‌خواست بگوید: خدایا مرا نجات بده! به فریاد من برس! زبانش به «خدا» گفتن، باز نمی‌شود، به زبانش نمی‌آید.

### لزوم آمادگی انسان برای مرگ

اینکه می‌گویند: «اگر انسان در دنیا با خدا سر و کار نداشته باشد، در آنجا زبانش باز نمی‌شود؛ اگر زبانش با خدا سر و کار نداشته باشد نمی‌تواند جواب نکیر و منکر بدهد» درست است! چون در آنجا زبان انسان خیلی گویاست، اما آنجا این زبان نیست، [بلکه] آن زبان باطن است! اگر زبان باطن انسان در دنیا باز شد و ربط و آشنایی پیدا کرد، آنجا هم باز است؛ اگر آن زبان بسته بود [هرچند] در این زبان هم اولین نطق باشد، هیچ فایده ندارد! آن زبانش لال است و قدرت حرکت ندارد و آن زبان سنگین است؛ یا زبان ندارد! [مرحوم آقای انصاری - رضوان الله علیه -] می‌فرمود که:

مدام می‌خواست فریاد بزند که: ای خدایا، مرا نجات بده! و زبانش باز نمی‌شد! آن وقت رو می‌کرد به این جمعیت می‌گفت: ای مسلمان‌ها! شما مرا نجات بدهید! اینها هم مگر کسی می‌فهمید؟! ابداً یک نفر از آنها صدای او به گوشش نمی‌رسید!

«و إِلَيَّ مِنَ الْفِرَارِ مِنَ الذُّنُوبِ إِذَا انْقَضَىٰ أَجَلِي؛ از این گناهانم به سوی چه کسی فرار کنم

اگر این مهلت تمام بشود و بگویند: بسم الله! بفرما؟!»

### منحصر بودن امید و رجاء انسان در پروردگار

سَيِّدِي لَا تُعَذِّبْنِي وَأَنَا أَرْجُوكَ!

خلاصه مطلب، آقای من تو هستی! ما آقای خودمان را منحصر کردیم به یکی! یک غلامی

هستیم، یک بنده داریم و یک آقا! نه دو تا آقا! «إِلَيَّ مِنَ الْعَبْدِ إِلَّا إِلَيَّ مَوْلَاهُ!»<sup>۱</sup> سابقاً این طور فرمود

<sup>۱</sup> مصباح المتجهج، ج ۲، ص ۵۹۰: إلی من یدهب العبد إلا إلی مولاه.

دیگر؛ عبد و بنده اگر یک مصیبتی به او وارد بشود، به چه کسی پناه می‌برد؟ به سوی مولای خودش! بچه، خودش را به دامان پدر می‌اندازد، به دامان مادر می‌اندازد وقتی که گزندی به او برسد که سراغ زن پدر نمی‌رود، سراغ هووی مادرش که نمی‌رود، او دشمنش است؛ سراغ مادر می‌آید!

سَيِّدِي لَا تُعَذِّبْنِي وَ أَنَا أَرْجُوكَ! «ای آقای من! خدای من فقط تو هستی! من درحالتی که تمام امید خودم را منحصر در تو کردم و من امید به تو دارم (امید به لقاء تو دارم، امید به جمال تو دارم، امید به انس با تو دارم، امید در فنای درگاهت دارم)، تو مرا نا امید مکن! مرا عذاب نکن! دور نینداز! مرا از این امیدم سلب نکن! امید مرا به یأس و نا امیدی مبدل نکن!»

إِلَهِي حَقِّقْ رَجَائِي!

«امید مرا و رجاء مرا استوار کن! محقق کن! محکم کن (نه اینکه شل و رهائش کن!)»

### خوف حضرت سجاد علیه السلام از چیست؟

وَ آمِنَ خَوْفِي!

«این خوفی که من دارم (که مبادا به تو نرسم و در میان قبر با تو تنها انس بگیرم و در آن منزل غربت، به غیر تو مانوس باشم، من از این خوف دارم) از این خوف مرا در امیّت بیاور! در امان بیاور (این خوف را از من بزدا! دور کن! در نتیجه، خودت بیا پیش من؛ وقتی خود پیش من آمدی و وعده دادی که غیر از خودت نیاید، دیگر من در ایمنی می‌آیم!)»

### امید به عفو

فَإِنَّ كَثْرَةَ ذُنُوبِي لَا أَرْجُو فِيهَا إِلَّا عَفْوَكَ!

«گناهان من زیاد است و تا این گناهان هست، من قابلیت لقاء و جمال و فناء در ذات تو را پیدا نمی‌کنم؛ باید تو بیایی و اینها را از بین ببری (این کثرت ذنوبی که شانه‌های مرا سنگین می‌کند، من امید در از بین بردن و محو آنها ندارم مگر عفو تو را! تو باید گذشت کنی ...!)»

### اعطاء قابلیت از جانب خدا

سَيِّدِي! أَنَا أَسْأَلُكَ مَا لَا أَسْتَحِقُّ وَأَنْتَ أَهْلُ التَّقْوَى وَأَهْلُ الْمَغْفِرَةِ، فَاعْفِرْ لِي وَأَلْسِنِي مِنْ نَظْرِكَ ثَوْبًا يُغَطِّيَ عَلَيَّ التَّبِعَاتِ وَ تَغْفِرْهَا لِي وَ لَا أَطَالِبُ بِهَا؛ إِنَّكَ ذُو مَنِّ قَدِيمٍ وَ صَفْحٍ عَظِيمٍ وَ تَجَاوُزٍ كَرِيمٍ!

«خدایا من از تو سؤال می‌کنم چیزهایی را که من مستحق نیستم (استحقاق ندارم، از روی استحقاق سؤال نمی‌کنم!)»

إِنِّي أَسْأَلُكَ مَا لَسْتُ أَهْلَهُ بَلْ أَسْأَلُكَ مَا كُنْتُ أَهْلَهُ! از تو سؤال می‌کنم چیزهایی را که خودم

مستحق نیستم و اهلیتت را ندارم؛ سؤال می‌کنم چیزهایی را که تو اهلیتت را داری و قابلیتت را

داری که به من بدهی! چون اگر این سؤال من، روی قابلیت من بود و روی استحقاق من بود و از تو سؤال می‌کردم، این درست نبود؛ این قابلیت را از کجا آوردم؟! حالا شما فرض کنید تمام قابلیت‌ها در انسان جمع باشد، اصل این قابلیت مال کیست؟! اصل این قابلیت را چه کسی به انسان داده است؟! جز خدا داده است؟! پس قابلیت، مال ما نیست! مال خداست!

### وسوسه شیطان: «سیر راه خدا مال افرادی است که قابلیت داشته باشند»

پس اینکه می‌گویند: «انسان قابلیت ندارد؛ سیر راه خدا مال افرادی است که قابلیت داشته باشند!» اینها هم‌اش وسوس شیطان است برای اینکه انسان را از کارش بیندازد و انسان را سرد کند. انسان به این وسوس باید این‌طور پاسخ بدهد که: من قابلیت ندارم، هیچ کس ندارد! چه کسی قابلیت دارد؟! می‌گوید: «هزار نفر قابلیت دارند؛ فلان، فلان، فلان، فلان!» جوابش این است: آن قابلیت‌ها را چه کسی به آنها داده است؟ اگر از خودشان آورده باشند [صحیح است]، ولی آنها هم که از خودشان نیاوردند؛ خدا به آنها داده است! خُب به ما هم خدا داده است، پس رشته نخ ما و همه آنها به دست خداست. اگر به حول و قوه خود متکی باشیم، کار همه‌مان خراب است؛ چون حول و قوه‌ای نداریم و بنابراین ما بر حول و قوه تخیلی تکیه زدیم، نه بر حول و قوه واقعی! و اگر به حول و قوه خدا متکی باشیم، تمام حول و قوه‌ها مال خداست.

### علت اجابت دعای مضطر

«بِحَوْلِ اللَّهِ وَ قُوَّتِهِ أَقُومُ وَ أَقْعُدُ<sup>۱</sup> (لَا بِحَوْلِي وَ قُوَّتِي)! من می‌ایستم و می‌نشینم به حول خداست، به قوه خداست (نه حول و قوه خودم)!» پس اگر یک جا در عالم استحقاق باشد، مال خداست، خدا داده است؛ و انسان از پیش خود استحقاقی ندارد. پس وقتی از پیش خود استحقاق ندارد، به کدام مدرک، به کدام سبب، به کدام علت، از خدا چیزی بخواهد؟! و خدا به کدام قانون ملزم باشد که این دعای انسان را استجاب کند و قبول کند؟! آخر استحقاقی نیست تا انسان مستحق استجاب دعوت باشد! پس من که از تو سؤال می‌کنم، من می‌دانم که استحقاق ندارم؛ این، خیلی مطلب است! این دعای مضطر است؛ دعای مضطر که مستجاب است، برای آنکه مضطر در یک حالی است که دیگر از خودش حول و قوت نمی‌بیند! آن کسی که او را می‌اندازد در دریا و مضطر است، او دیگر از خودش حول و قوه‌ای ندارد.

### نحوه معرفی اسم اعظم، توسط امام علیه السلام

<sup>۱</sup> الکافی، ج ۳، ص ۳۳۸.

از امام علیه السلام سؤال کردند که: «اسم أعظم خدا چیست که انسان اگر به آن اسم أعظم، خدا را یاد کند دعایش مستجاب می شود؟» حضرت دستور دادند آن سائل را در شط انداختند! داشت دست و پا می زد و خفه می شد، فریاد می زد: «ای خدا! خدا!» گفتند: «بگیرید او را!» وقتی او را در خانه آوردند، گفتند: «اسم أعظم خدا این است!»<sup>۱</sup>

اسم اعظم خدا لفظی نیست که انسان بر زبان جاری کند؛ حالی است [که] باید در انسان پیدا بشود! آن اسم أعظم است.

### شخص مضطر و منقطع، خوب می فهمد که مستحق نیست

و آن **(أَمَّنْ يُجِيبُ الْمُضْطَرَّ إِذَا دَعَاهُ وَيَكْشِفُ السُّوءَ)**،<sup>۲</sup> آن حال اضطرار، حال انقطاع است و اگر کسی در تمام احوال منقطع به سوی خدا باشد، **(وَتَبَيَّنَ إِلَيْهِ تَبَيُّلًا)**،<sup>۳</sup> یعنی: «منقطع بشو به سوی خدا یکسره!» آن کسی است که اصلاً از خودش حول و قوه و قابلیت و استعداد و استحقاق نمی بیند! وقتی این را می بیند، کجا به خودش متکی باشد؟! آن سؤالی که از خدا می کند، روی کانون اهلیت خودش نیست، چون اهلیت ندارد؛ می گوید: «إِنِّي لَمْ أَسْأَلْكَ مَا أَنَا أَهْلُهُ بَلْ أَسْأَلُكَ مَا أَنْتَ أَهْلُهُ؛ مِنْ رُؤْيِ أَهْلِيَّتِ خُودِمِ از تو سؤال نمی کنم، من روی اهلیت تو سؤال می کنم!»

### معنای «أهلُ التَّقْوَى و أهلُ المَغْفَرَةِ» در عبارت حضرت

<sup>۱</sup> شرح أسماء الحسنی (لوامع البینات)، ص ۸۸:

«روی آن واحد سال جعفر الصادق رضی الله عنه عن الاسم الأعظم فقال له: "قم و اشرع في هذا الحوض و اغتسل حتى أعلمك الاسم الأعظم!" فلما شرع في الماء و اغتسل -و كان الزمان زمان الشتاء و الماء في غاية البرد- فلما أراد أن يخرج من جانب الماء أمر جعفر أصحابه حتى منعه من الخروج عن الماء، و كلمًا أراد أن يخرج ألقوه في ذلك الماء البارد؛ فتضرع الرجل إليهم كثيرًا فلم يقبلوا قوله، فغلب على ظن ذلك الرجل أنهم يريدون قتله و إهلاكه؛ فتضرع إلى الله تعالى في أن يخلصه منهم، فلما سمعوا منه ذلك الدعاء أخرجوه من الماء و ألبسوه الثياب و تركوه حتى عادت القوة إليه. ثم قال لجعفر الصادق: "الآن علمني اسم الله الأعظم!"

فقال جعفر: "يا هذا! إنك قد تعلمت الاسم الأعظم و دعوت الله به و أجابك." فقال: و "كيف ذلك؟! فقال جعفر: "إن كل اسم من أسمائه تعالى يكون في غاية العظمة؛ إلا أن الإنسان إذا ذكر اسم الله عند تعلق قلبه بغير الله لم ينتفع به. و إذا ذكره عند انقطاع طمعه من غير الله كان ذلك الاسم الأعظم. و أنت لما غلب على ظنك أنا نقتلك لم يبق في قلبك تعويل إلا على فضل الله؛ ففي تلك الحالة أي اسم ذكرته فإن ذلك الاسم هو الاسم الأعظم."»

<sup>۲</sup> سوره نمل (۲۷) آیه ۶۲.

<sup>۳</sup> سوره مزمل (۷۳) آیه ۸.

أنتَ أَهْلُ التَّقْوَى و أَهْلُ المَغْفِرَةِ! «تو اهلیت داری برای دادن و افاضه؛ نه استحقاق من!»  
«سیدی! انا أسألك ما لا أستحق؛ من سؤال می کنم چیزهایی را که اصلاً مستحق نیستم!» و  
أنتَ أَهْلُ التَّقْوَى؛ تو اهل تقوا هستی! اهل مصونیت هستی!» می توانی بندگان را در عصمت خود  
دریابوری و از تمام گزندها و آفات، حتی آفات شیطان و نفس اماره، آنها را مصون بداری! و اهل  
آمرزشی! هزار گناه می بینی و روی آنها پرده می کشی!

فاغفر لی؛ «مرا هم ببامرز!»

### خصوصیات لباس و خلعتی که خدا بر تن انسان می کند

وَأَلْبِسَنِي مِنْ نَظْرِكَ ثَوْبًا يُعْطَى عَلَيَّ التَّبَعَاتِ! «یک لباسی می خواهم تن من کنی [که] خیلی  
خوب باشد! یک جامه ای به من بدهی، یک خلعتی به من بدهی که این خلعت قیمتی باشد!»  
خلعت، به معنای جامه است دیگر؛ می گویند: یک جامه خلعت داد! خلعت اصلاً به معنی  
جامه است؛ مُخْلَعٌ به خِلْع غفران شد، یعنی: لباسی از غفران آوردند و تن او کردند. می خواهم  
به آنها یک خلعت بدهی، یک جایزه بدهی، یک لباس بدهی! اما لباس کتان و ابریشم و نایلون  
و از این چیزها خوب نیست؛ به خصوص که اگر شکلش هم شکل اروپایی باشد و از عالم غرب  
آورده باشند که این بوی تعفنش اصلاً مشام انسان را گیج می کند! در روایت داریم که: مسلمانها  
می خوابند، صبح بلند می شوند یک باد زردی از طرف مغرب زمین می آید و همه را مریض  
می کند! یک لباسی به ما بده که همه بدن ما را بپوشاند، دستمان، پایمان، سرمان، تا پایین؛ همه  
بدن را بپوشاند! و این خلعت، خیلی عالی باشد، روی بدن ما را بپوشاند، داخلش را هم بپوشاند،  
گناهان را هم بسوزد، حال فرح و شادی هم به ما بدهد، سیرابمان هم بکند، سیرمان هم بکند،  
علممان را هم بالا ببرد، قدرتمان را هم بالا ببرد! یک هم چنین لباسی شما دیدید که آدم کثیف  
تنش بکند، این مرضش را خوب کند، سودایش را خوب کند، پیسی و جذامش را خوب کند،  
اگر افلیج است پایش را خوب کند، اگر نابیناست چشمش را خوب کند، اگر دیوانه است عقلش  
بدهد، گرسنه است سیرش کند، تشنه است سیرابش کند، شقی است سعیدش کند، دوزخی  
است بهشتی اش کند، گناهکار است لباس، همه گناهانش را دور می ریزد؛ این لباس ها پیش خدا  
هست، در حرم خدا از این لباس ها هست! اگر نباشد، پس چه آنجا هست؟! در حرم خدا که  
کراوات پیدا نمی شود؛ آن صلیب است و مال نصاری است [که] می اندازند گردن خودشان، و  
مبارک باشد برای کسانی که تابع این مکتبها هستند! و اما آن لباس هایی که از پیش خدا می آید  
و تمام وجود انسان را تبدیل به سپر می کند. یک دواهایی هست که سابقاً می ساختند، ساختن  
آن هم خیلی مشکل است! می گویند وقتی انسان بخورد تمام میکروبها و تمام مرضها را از  
بدن بیرون می برد؛ اسمش تریاق فاروق است. پانصد قلم است از دواها و گیاهان و ریشه های



درخت‌ها؛ مثلاً یکی از قلم‌هایش استخوان ستون فقرات افعی است که باید به مقدار خاصی کوبیده بشود و در این ریخته بشود. و لذا درست کردنش کار آسانی نیست. بعد، این سیصد، چهارصد قلم را می‌گیرند و می‌کوبند و حَب‌هایی درست می‌کنند. می‌گویند وقتی که انسان بدنش مسموم است، یکی از آن حَب‌ها می‌خورد، یک حال نشاطی دست می‌دهد و کأنه بدنش هیچ مسموم نبوده است.<sup>۱</sup> حَب وقتی از این قرص‌ها در این دنیا پیدا بشود، در دکان خدا پیدا نمی‌شود؟! از آن لباس‌های مغفرت، تمیز، خوب، نظیف، بیاورد و تن انسان بکند! حضرت سجّاد ماشاءالله همّت دارد!

«أَلْبَسْنِي مِنْ نَظْرِكَ؟ یک نظری به من بینداز!» این لباس توست، با نظر تو درست می‌شود! نه به دست ملائکه و مدل و گل و این حرف‌ها و...؛ واسطه نباشد؛ «أَلْبَسْنِي مِنْ نَظْرِكَ ثَوْبًا؟ یک نظر بینداز، این نظر تو که از راه تو آمده است لباسی در بدن ما می‌کند،» «يُعْطِي عَلَيَّ؟ می‌پوشاند بر من»، «التَّبَعَاتِ؟ تمام گناهانی که کرده‌ام، تمام سیئات، تمام خطاها!» اینها همه تبدیل به حسنات می‌شود و من می‌دانم که از تو یک‌هم‌چنین نظری می‌آید! حالا بینداز!

### تذکراتی پیرامون شب بیست و هفتم ماه مبارک رمضان

امشب شب بیست و هفت ماه رمضان، احتمال هم دارد که شب قدر باشد؛ امشب هم بیداری شب مستحب است و اِحیاء هم خیلی خوب است و غسل هم دارد! افرادی که غسل نکردند می‌روند منزلشان می‌توانند غسل بکنند و إن شاء الله اگر می‌توانند بیدار باشند بیدار باشند و به خدا هم بگویند: بابا جان! ما دنبال حضرت سجّاد راه افتادیم دیگر؛ اگر به ما معرفی نمی‌کردی، ما که این حرف‌ها را نمی‌فهمیدیم! به زبان ما گذاشتی و ما هم گفتیم! از تو چه می‌خواهیم: «أَلْبَسْنِي مِنْ نَظْرِكَ؟ یک نظر بینداز!» «ثَوْبًا يُعْطِي عَلَيَّ التَّبَعَاتِ وَ تَغْفِرُهَا لِي!» این طور از دعاهایی امشب از تو می‌خواهیم! هم‌چنین همّتی هست؟! إن شاء الله! خدا بزرگ است! بله، تا همّت نباشد خدا هم می‌گوید: اینها بی خود می‌گویند!

تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟! \*\*\* تا نگرید ابر کی خندد چمن؟!<sup>۲</sup>

<sup>۱</sup> رجوع شود به لغتنامه دهخدا، واژه «تریاق فاروق».

<sup>۲</sup> مثنوی معنوی، دفتر پنجم، ص ۴۲۵:

تا نگرید ابر کی خندد چمن؟! \*\*\* تا نگرید طفل کی نوشد لبن؟!

تا نگرید طفلک حلوا فروش \*\*\*دیگ بخشایش کجا آید به جوش؟<sup>۱</sup>  
اگر انسان جدی از خدا بخواهد، خدا هم مسلم می دهد؛ إن شاء الله می دهد! امیدواریم که  
إن شاء الله [آن را] به همه ما بدهد!  
اللهم صلِّ علی محمد و آل محمد

---

<sup>۱</sup> معاد شناسی، ج ۷، ص ۲۱۴ (به نقل از مثنوی معنوی):

تا نگرید طفلک حلوا فروش \*\*\*بحر بخشایشش کجا آید به جوش!؟